

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی‌ام، پاییز ۱۳۹۲: ۴۹-۷۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۶/۱۳

مفهوم مرگ نزد «قیصر امین‌پور» در دوره نخست شاعری

* مهدی فیروزیان

** نسیم عظیمی‌پور

چکیده

«قیصر امین‌پور» (۱۳۳۸-۱۳۸۶) یکی از نمایندگان برجسته ادبیات انقلاب و پایداری است. در دوره نخست شاعری امین‌پور (شعرهای دو دفتر تنفس صبح و آینه‌های ناگهان ۱) که همزمان با سال‌های جنگ است، مرگ و نموده‌های گوناگون آن از برجسته‌ترین مفاهیم شعر او به شمار می‌رود. او در این دوره از مرگ طبیعی سخن نگفته و از دو دید به مرگ‌هایی که پی‌آمد جنگ هستند نگریده است: ۱- از دید مردم: در این برداشت مرگ برای کودکان و زنان بی‌گناه، رویدادی تلخ شمرده می‌شود و چهره‌ای زشت دارد که نشان‌دهنده ددمنشی دشمن و ناپسندی جنگ است. ۲- از دید رزمندگان: از این دید، مرگ یا همان شهادت، ارجی بسیار دارد و شاعر همواره به شیوه‌های گوناگون می‌کوشد تا چهره‌ای زیبا از آن به دست دهد. در این جستار پس از روشن ساختن دو دیدگاه یادشده، در دو بخش شهادت و شهید، شگردهای هنری قیصر امین‌پور را در پرداختن به مفهوم مرگ از دیدگاه دوم (شهادت) از راه بررسی استعاره و تشبیه و نماد - همراه با اشاره به برخی زیبایی‌های هنری شعر وی - باز شناسانده‌ایم و در پایان بر پایه آن داده‌ها و شناخت شیوه ادبی و دستگاه اندیشگی شاعر، از برخی سروده‌های دیگر او رمزگشایی کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: قیصر امین‌پور، مرگ، شهید، شهادت و صور خیال.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

** کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات

مقدمه

مرگ از مهم‌ترین مسائل بشری است که در همهٔ زمان‌ها ذهن اندیشمندان، شاعران و نویسندگان را به خود سرگرم داشته است. این مفهوم چنان مهم است که با بررسی دیدگاه هر نویسنده و شاعر دربارهٔ آن می‌توان به بخش برجسته‌ای از جهان‌بینی او پی برد و از همین‌رو بررسی دیدگاه هر سخنور دربارهٔ مرگ، خود به تنهایی در دانش سبک‌شناسی و بررسی سطح فکری هر سبک (دوره یا شخص) دارای ارزش است (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۲۲).

مرگ دامنه‌ای گسترده و رنگ‌هایی گونه‌گون دارد؛ زیرا گذشته از اینکه مرگ برای همگان است و کسی را از آن گزیر و گریز نیست^(۱)، آن را بود و نموده‌های گوناگون است. مرگ می‌تواند طبیعی (در پی پیری یا بیماری) یا غیرطبیعی (کشته شدن به هر دلیل) باشد. می‌تواند از مرگ فرد (یعنی از نگرانی و بیم شاعر دربارهٔ نابودی خود یا سوگ یکی از بزرگان) تا یک گروه (سوگ نزدیکان و دوستان، جنگ‌جویان و...) یا یک قوم (مرگ‌هایی که بر اثر جنگ، بیماری‌های فراگیر و حوادث غیرمترقبه رخ می‌دهند) و حتی سرنوشت بشر (بررسی فلسفهٔ مرگ جدا از اینکه در چه زمان و در چه جایی و برای چه کسانی رخ دهد) را در بر بگیرد. شاعران برخورد‌های گوناگونی با هر یک از نموده‌های پیش‌گفتهٔ مرگ داشته‌اند. اما از همان آغاز شعر پارسی در بیشینهٔ نمونه‌ها، یادکرد مرگ، چه در روبه‌روی با رویداد مرگ - برای نمونه در دریغ‌گویی رودکی بر درگذشت شهید (نفیسی، ۱۳۳۶: ۵۰۴) - چه در سخن گفتن از مفهوم و فلسفهٔ مرگ - برای نمونه رباعی‌های خیام و سخن او دربارهٔ جامی که «عقل آفرین می‌زندش» (هدایت، ۱۳۴۲: ۷۴ و ۸۳) - همراه با اندوه و دریغ بوده است و همین اندوه و برانگیختگی احساسی شاعران در برخورد با مرگ، برخی از شاهکارهای شعر پارسی را - مانند قصیده‌های خاقانی در مرگ رشیدالدین، فرزند بیست ساله‌اش (خاقانی، ۱۳۳۸: ۱۵۸، ۱۶۲ و ۴۰۶) - پدید آورده است.

برداشت دیگری از مرگ در دستگاه اندیشگی و جهان‌بینی عرفانی دیده می‌شود که برخلاف همهٔ برداشت‌ها، مرگ را پسندیده می‌شمارد. اما عارفان در این برداشت‌ها بیش از آنکه «مرگ تن» را خواسته باشند، به «مرگ پیش از مرگ»^(۲) اشاره داشته‌اند (سنایی،

۱۳۶۴: ۵۲؛ عطار، ۱۳۸۷: ۱۱۳ و مولوی، ۱۳۶۳: ۳۵۹). این مرگ به معنی رویگردانی از دنیا و نفس و پرهیز از هوس رانی است (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۳۰) و از موضوع جستار ما بیرون است. در شعرهای عاشقانه هم اگر سخن از دلپذیری مرگ می‌رود، تنها بهانه‌ای است برای نشان دادن بی‌پروایی دلداده و دوست‌داری بی‌چون و چرای دلدار و نه خوش داشتن مرگ؛ و به گفته سعدی: «نه قلم خوش همی آید، که دست و پنجه قاتل» (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۳).

برداشتی دیگرگونه از مرگ نیز هست که در چهارچوب باورهای دین اسلام، مرگی ارزشمند به شمار می‌رود و «شهادت» خوانده می‌شود. با اینکه مفهوم شهادت از آغاز اسلام در باور گروندگان به دین ارجمند بوده است، شهادت‌طلبی بازتاب چشمگیری در ادب کهن نیافته و تنها در سال‌های پس از انقلاب به‌ویژه سالیان جنگ است که شاعران به‌گونه گسترده از آن سخن گفته‌اند و آن را والا و خواستنی خوانده‌اند. این برداشت، یکی از ویژگی‌هایی است که سبک ادبیات انقلاب را در تاریخ ادبیات پارسی از دیگر شیوه‌ها جدا می‌سازد و آن را در میان آنها برجسته می‌نماید.

قیصر امین پور (۱۳۳۸-۱۳۸۶) در جایگاه یکی از نمایندگان برجسته ادبیات انقلاب و پایداری، به‌ویژه در دوره نخست شاعری خود که همزمان با سال‌های جنگ ایران و عراق است، به شیوه‌های گوناگون از این گونه مرگ سخن گفته است. او بارها واژه مرگ را در شعر خود آورده (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶ و ۴۴۷)، اما بیش از آن، بی‌آنکه نام مرگ را ببرد، از این مفهوم یاد کرده است. در این جستار با بررسی دو دفتر «تنفس صبح» و «آینه‌های ناگهان ۱» که در بردارنده سروده‌های امین پور در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۶ هستند، دیدگاه و اندیشه او در این باره و تصویرها و زیبایی‌های شعرش را آشکار می‌سازیم.

درباره پیشینه تحقیق باید گفت تاکنون مقاله مستقل علمی- پژوهشی با این موضوع نوشته نشده است. ذکر ابیاتی درباره شهادت و شهید در همه کتاب‌ها و مقالات با موضوع بررسی شعر انقلاب بدیهی است، اما دسته‌بندی تصاویر مربوط به شهادت در شعر قیصر و رمزگشایی از برخی تصاویر تازه و مبهم شعر او برای نخستین بار در این مقاله به انجام رسیده است. همانندی ظاهری بخشی از مقاله «سه صدا، سه رنگ، سه سبک» (اطلاعات مقاله در منابع آمده) با این مقاله تنها در قید رنگ‌هاست که در بخشی

از تحلیل تصویری ما دیده می‌شود، اما در آنجا نشانی از تحلیل رنگ‌های به‌کار رفته در شعر شاعر نیست و نام رنگ از سوی نویسنده بر سه دوره گوناگون شاعری قیصر نهاده شده است. در جستار ما، تصویرهای دوره نخست شاعری امین‌پور (در پیوند با شهید و شهادت) با تکیه بر نام رنگ‌ها (و نیز مفاهیم دیگر) در سروده‌های خود شاعر بررسی و دسته‌بندی شده است.

دو دیدگاه درباره مرگ در روزگار جنگ

امین‌پور مرگ غیرطبیعی (یعنی مرگی جز آنچه در پی پیری و بیماری یا پیش‌آمدهایی از آن دست رخ می‌دهد) در روزگار جنگ را از زاویه نگاه دو گروه دیده و بررسی کرده است. یک بار از دید مردم بی‌گناهی که قربانی آتش‌افروزی‌های دشمن می‌شوند و دیگر از دید رزمندگانی که در راه پاسداری از میهن جان می‌بازند. با اینکه در شعر امین‌پور چیرگی با دیدگاه دوم است و بخش اصلی کار ما نیز بررسی همین گونه از شعرهاست، نمونه‌هایی از دیدگاه نخست را هم در دنباله این جستار خواهیم آورد تا برداشت و نگاه او را از هر دو زاویه پیش روی داشته باشیم.

سوغ (آسیب جنگ)

مرگ از دید مردم یعنی مرگ کودکان و زنان بی‌گناه که در بمباران و یورش‌های دشمن جان خود را از دست می‌دهند، پدیده‌ای شوم و ناخوشایند است و یکی از آسیب‌های بزرگ جنگ به شمار می‌رود. گذشته از مرگ مردم، شهادت رزمندگان از دید خانواده‌ها و آشنایانشان هم رنج‌آور و دردناک است. هر چند قیصر امین‌پور بیشتر از دید رزمندگان و با نگاه معنوی به مرگ در روزگار جنگ نگریده، از این دو دید یاد شده (مرگ مردم و مرگ رزمندگان از نگاه خانواده آنان) نیز یکسره غافل نشده است. او با نگاهی فراگیر، از سویی در ستایش از شهادت سخن می‌گوید و از دیدی دیگر نگران مردم و «لحظه ویران شدن خانه‌ها» (امین‌پور، ۱۳۸۸: ۳۴۰) است. مردمی که در «اخبار تازه» که همه داستان اشک و خون است، از «شرح حال» آنها اثری نیست (همان، ۱۳۸۸: ۳۳۱-۳۳۲). اندوه خانواده و آشنایان شهیدان در از دست دادن آنان در شعرهایی چند نمود

یافته است؛ برای نمونه شعر «بر شانه شما» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۱۸-۳۱۹) درباره تشییع پیکر شهیدان سروده شده است. شعر «حمل آفتاب» (که در موضوع به شعر پیشین می ماند) نیز نمونه‌ای است از وصف حال بازماندگان شهدا که هیچ چیز جز نگاه عزیز از دست رفته‌شان، آنها را آرام نمی سازد:

به سوگواری این چشم‌های سرگردان به غیر چشم سیاه تو نوحه خوانی نیست
به غیر تسلیت چشم‌های دلسوزت مرا نیاز تسلی به هم‌زبانی نیست
(همان: ۳۴۷)

گاهی با بهره‌گیری از صور خیال از مردم داغ‌دیده روزگار جنگ یاد می‌شود:

«طوفانی از تبر/ ناگه به جان جنگل افتاد/ و هر چه را که کاشته بودیم/

طوفان به باد داد» (همان: ۳۲۵).

«جنگل» استعاره از ایران است و «طوفان» و «تبر»، جنگ و لشکریان دشمن هستند^(۳).

«بنفشه» از آن رو که رنگی تیره دارد استعاره‌ای برای سوگواران تواند بود^(۴):

به یک بنفشه صمیمانه تسلیت گوئیم سری به مجلس سوگ کیوتری بزینیم
(همان: ۴۰۶)

در یک رباعی می گوید «قصه جنگ» (که نام رباعی نیز هست) را باید «از چشم

عروسکی که خون آلود است» (همان: ۴۴۱) خواند که واژه «عروسک» ایهام دارد: ۱- نشان‌دهنده خون‌ریزی دشمن و کشته شدن مردم بی‌گناه از جمله کودکان و زنان است. ۲- عروسک در گزارش ایهامی دورتر، استعاره از کودک خردسال تواند بود. برای کودکان (که قیصر نگاهی ویژه به آنان دارد و حتی جداگانه برای کودک و نوجوان شعر می‌سراید)، مرگ چهره‌ای ترسناک و پلید دارد. اضافه تشبیهی «عفریت مرگ» بر این بنیاد پدید آمده است:

«هر شب تمام ما/ با چشم‌های زلزده می‌بینیم/ عفریت مرگ را/ کابوس

آشنای شب کودکان شهر/ هر شب لباس واقعه می‌پوشد» (همان: ۳۸۵).

امین پور در همین دسته از سروده‌ها که به مرگ از دید مردم نگریسته، نشانه‌هایی از نگاه دوم را نیز گنجانده است. در شعر «خبرهای داغ» (که وضع مردم دور از میدان جنگ را نشان می‌دهد و نام آن ایهام دارد: ۱- خبرهای تازه ۲- خبرهای سوگ و داغ‌داری) مردم همه داغ‌دارند و کسی که بی‌داغ باشد، از گروهی است که خود را یکباره از مردم جدا کرده‌اند و گرفتاری‌های جنگ را به دیگران وانهاده‌اند. از این‌رو شاعر آنان را بر پایه ارزش‌های معنوی، خوار (و به زبان خود او: «کمتر از خار») شمرده است:

در این کرانه که باران داغ می‌بارد به چشم ما گل بی‌داغ کمتر از خار است
(امین پور، ۱۳۸۸: ۳۴۲)

یا شعر «در سوگ خویش» از زبان کسانی سروده شده که هر چند عزیزان خود را از دست داده‌اند، «حسرت رسیدن» به جایگاه والای آنان را دارند: «با حسرت رسیدن در بال‌های کال/ ما را به سوگ خویش نشانند» (همان: ۳۳۴). از همین‌رو مردم دور از میدان جنگ، خواب شهادت می‌بینند (ر.ک: شعر «تعبیر خواب»، همان: ۳۳۷). رخت سوگ شهیدان هم نه سیاه که سبز است:

به تشییع زخم تو آمد بهار که جز سبز، رخت عزای تو نیست
(همان: ۳۴۳)

سور (شهادت)

مرگ از دید رزمندگان یعنی همان شهادت، مفهومی است که در باورهای دینی مسلمانان ارجی بسیار والا دارد. قیصر امین پور در دوره نخست شاعری، بیشتر از این دیدگاه به مرگ می‌نگرد و همه‌جا هماهنگ با آموزه‌های دینی و آرمان‌های مذهب شیعه شهادت را نه نابودی و مرگ که «زادنی سبز» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۵۹) می‌داند. از همین‌رو کسانی که به اینگونه از زادن رسیده‌اند، یعنی شهیدان، در چشم او والاترین مردمان هستند. در بررسی دیدگاه قیصر درباره شهادت ناچاریم به مفهوم شهید و نقش آن در شعر او نیز بپردازیم؛ زیرا دو مفهوم شهادت و شهید چنان به یکدیگر آمیخته‌اند که دانستن برداشت شاعر از هر یک از این دو مفهوم، به روشن شدن برداشت او از مفهوم دیگر کمک می‌کند. شماری از سروده‌های او هم مانند «بگذار عاشقانه بگویم» (همان:

۳۲۰-۳۲۱) در خطاب با شهیدان سروده شده است. ما در دو بخش «الف» و «ب» به بررسی اندیشه‌ها و نیز بررسی ادبی و شناخت زیبایی‌های شعر امین پور درباره شهادت و شهید می‌پردازیم تا هم به هدف خود در روشن ساختن دیدگاه او درباره مرگ برسیم و هم در پایان (بخش «ج») به یاری داده‌های دسته‌بندی شده بتوانیم از برخی سروده‌های دیگر او رمزگشایی کنیم.

الف) شهادت

مرگ به خودی خود پدیده‌ای زیبا یا خواستنی نیست. قیصر، مرگ را «اتفاق سرد» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۷۲) خوانده و آشکارا گفته که «مرگ دشوار است» (همان: ۴۰۵). اما چون به مرگ در راه باور (میهن/دین) می‌رسد، جویای «مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است» (همان: ۳۹۵) می‌شود (به کنایه یعنی: خواهان شهادت) و به «منطق منسوخ مرگ» (همان: ۳۹۴) می‌خندد. برگزیدن این مرگ (در برابر «زیستن»)، به کنایه «تصمیم بهتر» (همان: ۴۰۶) خوانده می‌شود و برای نشان دادن ارج و والایی آن، سخن از بام بلند شهادت^(۵) می‌رود و - در شعری که برای امام علی^(ع) سروده شده - شهادت به کنایه «عروج» (همان: ۴۱۷) نامیده می‌شود.

تعبیرها و تصویرهایی که امین پور درباره شهادت به دست می‌دهد، بر آسانی و دلپذیری اینگونه از مرگ تکیه دارد. تشبیه مرگ به آبی که نوشیده می‌شود، گوارایی و آسانی مرگ در دید و داوری شاعر را می‌نماید: «ای مرگ تو را چو آب خواهم نوشید» (همان: ۴۲۴). جای دیگر مرگ را در زیرساخت استعاره تبعیه چون آب آشامیدنی شمرده: «آن حادثه را به شوق آشامیدند» (همان: ۴۳۷). همچنین بسته شدن چشم در دم جان سپردن را «بوسیدن لبان مرگ» (با بهره‌گیری از اضافه استعاری) خواندن، برخاسته از زیباشمردن و دل‌پذیر دانستن مرگ است: وقتی لب پلک خسته‌اش را می‌بست گفتی که لبان مرگ را می‌بوسد (همان: ۴۲۴)

در جای دیگر می‌گوید: «با شوق لبان مرگ را می‌بوسیم» (همان: ۴۴۷).

پس تصویرهای پیرامون شهادت، آگاهانه از حوزه مفاهیم و پدیده‌های زیبا و خواستنی برگزیده می‌شود و اگر در جایی چنین نباشد، باید به دنبال انگیزه دیگر شاعر گشت که او را ناگزیر ساخته تا از آن اصل چشم‌پوشی کند؛ مانند این بیت که کنایه «در خون خود خفتن»، خشونت و بیم‌انگیزی مرگ را نشان می‌دهد (واج‌آرایی «خ» نیز - بی‌آنکه بخواهیم خام‌اندیشانه آن را به خودی خود رساننده معنایی ویژه بدانیم - در همین راستا درنگ برانگیز است) و به تنهایی دلپذیر نیست؛ اما شاعر آن را برای بهره‌گیری از آرایه «قلب مطلب» به کار گرفته تا پیام مصرع دوم («خون او نخواهد خفتن» در برابر «میان خون خود خفت») را برجسته سازد و سخن خود را بر پایه این آرایه استوار بدارد:

هرچند میان خون خود خفت، ولی سوگند که خون او نخواهد خفتن
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۳۱)

می‌بینیم که خشونت تصویر نخست با زیبایی آرایه دیگر پوشانده می‌شود. در بیت زیر هم «در خون تپیدن» را گونه‌ای «پرواز» دانسته تا نهان‌گونه درباره شهادت به معنایی چون رهایی، آزادی، گزینش آگاهانه، والایی و بلندی هم اشاره کرده باشد:

ما مرغ بی‌پریم، از فوج دیگریم پرواز بال ما در خون تپیدن است
(همان: ۳۵۲)

به همین سان در جایی هم که از «قربان» شدن رزمندگان دم می‌زند، هوشیارانه آن را همراه با قیدی همچون «عید» همراه می‌کند تا تصویر ناپسند سربریدن (یا بریده شدن گلوی آدمی) به تنهایی ذهن خواننده را به سوی خود نکشد و هاله معنایی دلپذیر پیرامون واژه «عید» آن را کم‌رنگ سازد: «در نای تو نبض عید قربان می‌زد» (همان: ۴۳۳).

باید توجه داشت که عید قربان در باور یک مسلمان، مفهومی خوشایند است نه نشان خون‌ریزی و ددمنشی^(۶). امین‌پور اگر از «تن بی‌سر» هم یاد می‌کند آن را با «رقص» همراه می‌سازد تا مفاهیمی چون شادی و جنبش و شور را نیز به گونه‌ای در شهادت بگنجانند: این مرگ «رقصی با تن بی‌سر» (همان: ۳۹۲) است. «سماع سرخ» (همان: ۴۰۳ و ۴۰۵) هم همین مفاهیم را می‌رساند. شهادت را «سفر عشق» (همان: ۴۳۵) نامیدن و «جشن آفتاب» خواندن مجلس «سوگ» شهیدان (همان: ۴۲۲) هم نمونه‌هایی دیگر است از

تلاش قیصر در بار معنایی مثبت بخشیدن به عبارات و تصاویر پیرامون مرگِ رزمندگان (شهادت).

شهادت شوق‌انگیز است و جویندگان برای رسیدن به آن بی‌تاب هستند. قیصر در رباعی «وداع» که دربارهٔ رهسپاران میدان رزم سروده شده، این معنی را با ایهامی نغز بازگفته است:

آهنگ وداع و ترک یاری دارد گویی که سر شگفت کاری دارد
بر دوش گرفته جان چو باری سنگین بی‌تاب، که با مرگ قراری دارد
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۲۳)

نخستین معنایی که از مصرع چهارم به ذهن می‌آید، بی‌تابی به علت وعده دیدار داشتن با مرگ است؛ اما گزارش دیگر مصرع چنین تواند بود: او بی‌تاب است زیرا که تنها با مرگ به آرام و قرار می‌رسد.

مرگ، رویدادی ناگزیر است اما امین‌پور برای نشان دادن برجستگی شهادت، با گزینش تعبیرها و تصویرهایی مانند فشاندن «بذر جان» (همان: ۴۰۴) و «گذشتن ز سر» (همان: ۳۹۸) به جای «از دست دادن جان» یا «باختن سر»، بر آگاهانه و اختیاری بودن این گونه از مرگ تأکید کرده است.

باریک‌بینی در گزینش تعبیرها و تصویرهایی که برای شهادت به کار می‌رود تا بدان جاست که به جای «از دست دادن» یا «باختن سر» (که می‌تواند ناخواسته بودن مرگ را هم برساند) با تأکید بر آگاهانه بودن کار، از «گذشتن ز سر»^(۷) یاد می‌شود، یا با بهره‌گیری از تشبیهی بلیغ به جای «جان دادن» از فشاندن «بذر جان» دم می‌زند تا جنبهٔ فاعلیت را در آن نیرومندتر سازد و همچنین تصویر شهادت را زیباتر در ذهن خواننده بنشانند.

به همان سان که در بخش سپسین جستار گفته خواهد شد، یکی از تصویرهای برجستهٔ شعر قیصر دربارهٔ شهید، «خورشید/ آفتاب» است و بر همین بنیاد، قیصر از شهادت به «غروب» (همان: ۴۳۸) یاد می‌کند و برای نشان دادن ارج شهادت (که به کنایه در بیت زیر «پیراهن تازه» برای جان شهید شمرده شده)، آن را با بلندی آفتاب (در زبان شاعرانه: «با قامت آفتاب») می‌سنجد^(۸):

پیراهن تازه تو را می‌باید با قامت آفتاب اندازه گرفت
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۴۰)

ب) شهید

قیصر امین‌پور شهید را «عاشق» می‌خواند (همان: ۳۳۳ و ۴۵۷) و حتی در شعر «نامی برای تو» پا فراتر نهاده و شهید را «عشق» نامیده است (همان: ۳۴۳). این مفهوم هر چند والایی شهید را در دید و داوری شاعر نشان می‌دهد، از آنجا که مفهومی عقلی است، تصویری را به ذهن خواننده منتقل نمی‌کند. از همین‌رو امین‌پور در شعرهای دیگر خود بیشتر در پی بهره‌گیری از صور خیال مبتنی بر مفاهیم حسی است تا بتواند همین معنی را با زبانی تصویری و هنری بازگوید. در دیگر تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که او برای شهید به کار گرفته از مفاهیمی در پیوند با «گل»، «رنگ»، «نور» و «پرواز» بهره برده که در دنباله جستار هر یک از آنها را جداگانه برمی‌رسیم.

مفاهیم در پیوند با گل

«هر چند گل دسته‌دسته پرپر شد باز از این دست گل، فراوانند» (همان: ۴۰۳)
در بیت بالا - که از دید بدیعی، جناس ناقص میان «دسته» و «دست»^(۹) و ایهام تناسب «گل» و «باز» در آن خودنمایی می‌کند - «گل» استعاره مصرحه از شهید است. امین‌پور بارها این استعاره را در شعر خود به کار برده است: «گل‌های شرحه‌شرحه» (همان: ۳۳۱)، «گل‌های برگزیده» (همان: ۳۹۰)، «شناسنامه گل‌های باغ» (همان: ۴۰۰). در این مصرع نیز برای نشان دادن کم‌سالی و جوانی شهیدان به جای گل، غنچه را نشانده است: «در خاک شد صد غنچه در فصل شکفتن» (همان: ۳۹۲). گل در زبان و ادب امروز نام گونه است و همه گل‌ها را در برمی‌گیرد؛ اما در ادب کهن، در معنی گل سرخ به کار می‌رفته است. چنین می‌نماید که قیصر این معنی را هم پیش چشم داشته است، زیرا در شعرهای دیگر با روشن کردن گونه گل و یادکرد از آلاله و لاله بر رنگ سرخ آن انگشت نهاده است (پس دور نیست اگر بگوییم آنجا که گل را به تنهایی هم به کار برده، گل سرخ را خواسته است).

در شعر قیصر، لاله از خون شهیدان می‌روید و از این‌روست که ارجی دارد (امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۵۵) و ما «گم‌کرده دیرین خود را» باید «سراغ از لاله پرپر بگیریم» (همان: ۴۵۸). در اینجا لاله پرپر ایهام دارد و - بر پایه آنچه پیشتر درباره لاله گفته آمد- هم می‌تواند معنی راستین گونه‌ای از گل را داشته باشد (در این گزارش، گم‌کرده دیرین ما شهیدی است که از میان ما رفته: سراغ شهیدان را باید از لاله‌های پرپر گرفت) و هم بر پایه نمونه‌هایی که در پی می‌آید، استعاره از شهید تواند بود (و در این گزارش، گم‌کرده «معرفت» و «معنویت» است: سراغ معنویت را باید از شهیدان گرفت)؛ زیرا لاله با داشتن رنگ سرخ، یادآور شهیدان در خون خفته است. از این‌رو شاعر بارها آن را به استعاره در معنی شهید به کار برده است: «ز باغ لاله خبرهای داغ بسیار است» (همان: ۳۴۲)، «دیوارها دوباره پر از عکس لاله‌هاست» (همان: ۳۸۳)، «میرس از دل خود لاله‌ها چرا رفتند» (همان: ۳۹۶) و در همین شعر از «خون لاله» (به جای «خون شهید») و «تشییع لاله» (به جای «تشییع شهید») سخن گفته است. همچنین در شعری که «به خانواده شکیبای شهیدان» پیشکش شده از خانه شهیدان به «خانه آلاله‌ها» (همان: ۴۰۶) یاد کرده است.

مفاهیم در پیوند با رنگ

امین‌پور در یادکرد از شهیدان از مفاهیم در پیوند با رنگ، یعنی هم نام رنگ‌های گوناگون و هم پدیده‌هایی که نماینده رنگی ویژه هستند، مانند «خون» به جای «سرخ» و «برگ» به جای «سبز» بهره برده است. از میان رنگ‌های گوناگون، «سرخ» و «سبز» نقش پررنگ‌تری در شعر او داشته‌اند و از همین‌رو در دو بخش جداگانه به بررسی آنها می‌پردازیم و سرانجام به آمیزه این دو رنگ که در بن، آمیزه چند مفهوم (که در دو بخش نخست روشن می‌شود) است، می‌رسیم.

سرخ

قیصر میدان رزم را به کنایه «وادی خون» (همان: ۳۶۹) خوانده است. او بر این باور است که: «خون گلوی عاشقان، آب وضوی عاشقان^(۱)» (همان: ۳۹۹) است و آنگاه که همگنان را به سوی شهادت فرامی‌خواند، به آنان می‌گوید بیایید تا «ز خون به روی زمین

رنگ دیگری بزینیم» (امین پور، ۱۳۸۸: ۴۰۶) و درباره گروه شهیدان (که به کنایه عاشقان خوانده شده‌اند) می‌نویسد: «ز خون عاشقان رنگین شد آفاق» (همان: ۴۵۷). این رنگ که نشانه شهادت به شمار می‌آید، «سرخ» است و سرخ در برابر «زرد»، مفاهیمی چون شکوفایی و برافروختگی را نیز به ذهن متبادر می‌کند. برای نمونه در بیت زیر با اینکه آشکارا از سرخی سخن نرفته، روشن است که «خونین» برابر است با «سرخ» و برای ایجاد تقابل با «زرد» به کار رفته است:

گذشتن ز سر، سرگذشتی ست خونین دلا کی تو این ره به زردی نوردی؟!
(همان: ۳۹۸)

رنگ سرخ، خونین شدن جامه و تن و جان باختن در رزم را به یاد می‌آورد و از همین رو «مرگ سرخ» کنایه از «شهادت» است:

کو عمر خضر رو طلب مرگ سرخ کن^(۱۱) کاین شیوه جاودانه‌ترین طرز بودن است^(۱۲)
(همان: ۳۹۵)

در نمونه پیشین دریافت معنی «مرگ سرخ» آسان است؛ اما قیصر به بیان‌های غیرمستقیم‌تری هم روی می‌آورد و شهادت را به استعاره «سماعی سرخ» (همان: ۴۰۳) و (۴۰۵) می‌خواند.

درباره سرخ و معانی پدیدآمده درباره آن باید گفت که دایره تداعی‌ها، شاعر را از سرخ به «عقل سرخ» شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) رسانده و او به گونه ایهامی به نام رساله «عقل سرخ» و لقب سهروردی اشاره کرده است: «تو عقل سرخ شهابی، تو فصل سبز نیازی» (همان: ۳۹۷) «به عقل سرخ سرزد شیخ اشراق» (همان: ۴۵۷). عقل سرخ در شعر قیصر برای عاشقان به کار رفته و از آنجا که «به کوی عاشقان، عقل گذر نمی‌کند» (همان: ۳۹۹) درمی‌یابیم که این‌گونه از عقل مفهومی است دور از عقل آشنا و نزدیک به عشق. عشق شاید همان عقل باشد که از حسابگری‌ها یا خمودگی و بندهای سخت خود وارهیده است.

سبز

سبز گاه تنها برای رساندن مفهوم جوان بودن شهیدان به کار رفته که با تصویر «غنچه» (ر.ک: همین جستار، بخش مفاهیم در پیوند با گل) سازگار است:

هرچند که سبز بود از شاخه فتاد این رسم کدام برگ پاییزی بود؟
(امین پور، ۱۳۸۸: ۴۴۲)

اما سبز نشان نو شدن، شکوفایی، بالندگی، پویایی و در پی آن ایستادگی و پایداری نیز هست. در بیت زیر (در مصرع اول) به این معنی در کنار معنی نخست (مصرع دوم): سبز افتادن = مرگ در جوانی. هر چند معنی این مصرع هم یکسره از معنی نخست به دور نیست) اشاره شده:

خوشا چون سروها استادنی سبز خوشا چون برگ‌ها افتادنی سبز
(همان: ۳۵۹)

در شعر «اتفاق» هم آمیزه‌ای از دو معنی یادشده را در سبز می‌توان دید:

«افتاد/ آنسان که برگ/ -آن اتفاق زرد- / می‌افتد/ افتاد/ آنسان که مرگ/

-آن اتفاق سرد- / می‌افتد/ اما/ او سبز بود و گرم که افتاد» (همان: ۳۷۲).

پس سبز، نشان بالندگی نیز هست و شاعر در گرامیداشت این مفهوم تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید رخت عزای شهید هم جز سبز نباید باشد (همان: ۳۴۳). اگر بخواهیم پیام سخن قیصر را دریابیم، در جایگاه رمزگشایی و اندیشه‌شناسی می‌توان این سخن را به پافشاری شاعر در بایستگی پی گرفتن راه پویایی از سوی بازماندگان شهیدان گزارش کرد. شهیدان نمرده‌اند و به زادنی سبز و آغاز راهی دیگر رسیده‌اند. سبز می‌بالد و می‌پوید و از رفتن باز نمی‌ایستد. بازماندگان آنان هم می‌باید چنین باشند. قیصر در مقطع غزلی که نشان از یاد شهیدان (گل‌های باغ) دارد، از مخاطب (که می‌تواند شهید باشد) می‌خواهد که او را به «خیابان سبز عشق» (همان: ۴۰۰) ببرد. می‌توان گفت خواست شاعر این است که شهیدان، با دم همت خود، او را به راه خویش بکشانند. در چنین گزارشی، پیام سخن او (به دنبال شهیدان در راه شکوفایی و پویایی گام نهادن) با پیام سخن پیشین (سبز پوشیدن در سوگ شهیدان = پی گرفتن راه سبز ایشان) هماهنگ خواهد بود.

آمیزهٔ سرخ و سبز

در دو بخش پیش، بار معنایی سرخ و سبز آشکار شد. اینک می‌توان پیوند نزدیک میان این دو را (برخلاف دور بودن معنی لفظی) با یکدیگر دریافت و دست‌کم یک مفهوم نمادین مشترک میان آن دو یافت: «شکوفایی». قیصر در حوزهٔ مفاهیم در پیوند با طبیعت و گل‌ها و گیاهان، دو رنگ سرخ و سبز را در کنار هم به کار می‌گیرد و از این دو، مفهومی یگانه یا چند مفهوم نزدیک به هم برداشت می‌کند:

خوشا چون گل به فصلی، سرخ مردن خوشا در فصل دیگر زادنی سبز
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۳۵۹)

«سرخ مردن» کمابیش برابر است با «زادنی سبز» و هر دوی اینها به «شهادت» - که از دید قیصر دربردارندهٔ مفاهیمی چون شکوفایی، بالندگی و به کمال رسیدن است - اشاره دارند. اگر در ترتیب سرخ و سبز (مصرع نخست و دوم) هم درنگ کنیم، به این گزارش می‌توانیم رسید: سرخ مردن و دلیرانه خون دادن، به سبز زادن و آگاهانه شکفتن می‌انجامد. چنین پیامی را در بیت زیر هم می‌یابیم. در این بیت شاعر با دیدن سرخی، نوید رسیدن سبزی را داده است؛ گویی این دو لازم و ملزوم یا مقدم و تالی یکدیگر هستند:

به لحظه لحظهٔ این روزهای سرخ قسم که بوی سبزترین فصل سال می‌آید
(همان: ۳۹۶)

پس سبز و سرخ می‌توانند بسیار نزدیک به هم یا لازم و ملزوم هم باشند. شاعر در یافتن همانندی میان این دو تا آنجا پیش می‌رود که در ترکیبی بدیع و نوآیین آن دو را یکباره با یکدیگر می‌آمیزد و از «سبز سرخ» می‌گوید^(۱۳): «این سبز سرخ کیست؟! این سبز سرخ چیست که می‌کارید؟» (همان: ۳۸۰). این سبز سرخ، شهیدی است که همهٔ ارزش‌های یادشده برای سبز و سرخ را در او می‌توان یافت و اینک در خاک می‌شود (به زبان شاعرانه: او را می‌کارند). سبز سرخ خواندن شهید بر پایهٔ مفهوم نمادین و شاعرانهٔ سبز و سرخ پسندیده است، اما نغز این است که در معنی راستین، دو رنگ سبز و سرخ را هم می‌توان در شهید دید: پیراهن سبز سپاه بر تن شهید با خون سرخ او آمیخته شده و آمیزهٔ رنگ سبز و سرخ را پدید آورده است. قیصر در همین شعر به رنگ سبز لباس شهید هم اشاره کرده است: «آن سبز، با سخاوت خورشید/ بخشید هر چه داشت/ جز آن

لباس سبز» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۸۱). بدان سان که پیشتر گفتیم، مرگ سرخ آغاز زندگی سبز است و شاعر هم بدین گونه این مفهوم را در شعر خود گنجانده است: «او را وقتی که کاشتند/ هم سبز بود هم سرخ/ آنگاه/ آن یار بی قرار/ آرام در حضور خدا آسود/ هر چند سرخ سرخ به خاک افتاد/ اما/ این ابتدای سبزی او بود» (همان).

مفاهیم در پیوند با نور

هاله تقدسی که پیرامون واژه نور هست، هم ریشه در نمادها و اسطوره‌ها و ادبیات دارد و هم با مفاهیم دینی و قرآنی در پیوند است. برای نمونه در قرآن کریم خداوند، نور زمین و آسمان دانسته شده: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور، ۳۵). از همین روست که در باور قیصر، شهیدان از «نسل نور» (امین پور، ۱۳۸۸: ۴۳۷) هستند. در جای دیگر می‌گوید: «شهیدان را به نوری ناب شوییم» (همان: ۴۵۶) که اشاره‌ای است شاعرانه به ارج نهادن بر کار شهیدان و همچنین گوشه‌چشمی دارد به بی‌نیازی شهیدان از شسته شدن با آب (غسل) و در پی آن به این نکته می‌رسد که آنان را باید به نور شست. در شعری خطاب به شهید می‌گوید: «پیشانی تو سوره نور است» (همان: ۳۲۱) که سوره نور هم نام سوره‌ای قرآنی است و هم به ایهام، اضافه تشبیهی گزارش می‌تواند شد: نور به سوره‌ای می‌ماند که بر پیشانی شهید نقش بسته است^(۱۴). «از چشم هر شهید/ یک قطره اشک شوق بگیرد/ - یک قطره اشتیاق زیارت- / فواره‌ای ز نور بکارید» (همان: ۳۷۷).

سرچشمه نور، خورشید/ آفتاب است. از همین رو امین پور از نور به آفتاب رسیده و برای نمونه در شعری که «برای شهید شریعتی» سروده او را «همسایه آفتاب» (همان: ۴۲۰) شمرده است. او می‌گوید پیراهن شهادت را «می‌باید/ با قامت آفتاب اندازه گرفت» (همان: ۴۴۰). در برخی سروده‌ها هم پیشتر رفته و شهید را به استعاره مصرحه «آفتاب» (همان: ۳۴۷، ۴۳۰، ۴۳۲) و «خورشید» (همان: ۴۳۸) نامیده است. در زیرساخت اضافه استعاره «طلوع ناگهان مرد» (همان: ۳۳۰) هم شهید (مرد) به خورشید مانند شده است.

قیصر همچنین در شعری که برای شهادت امام علی^(ع) سروده، ایشان را «آفتاب» (همان: ۳۴۶) خوانده و از شکافته شدن فرق آفتاب سخن گفته است. شهیدان حتی از

آفتاب برترند؛ زیرا آنان «مردان خورشید در مشیت» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۵۴) هستند و «هر قطره خون» آنان به تنهایی «آفتابی ست شگفت» (همان: ۴۳۴).

در نمونه‌های پیشین خورشید/ آفتاب خواندن شهیدان، برای رساندن تقدس و ارجمندی - و گاه شاید روشنگری - آنان بود. اما شاعر در جایی هم شهید را در بخشندگی به خورشید مانند کرده است: «آن سبز، با سخاوت خورشید/ بخشید هر چه داشت» (همان: ۳۸۱).

مفاهیم در پیوند با پرواز

به همان سان که در بخش شهادت اشاره شد، قیصر در یادکرد از شهادت به جای واژه‌هایی مانند مرگ و نابودی، از واژه‌هایی با بار معنایی مثبت بهره می‌برد. «پرواز» یکی از این واژه‌هاست که همراه با دیگر مفاهیم در پیوند با آن (بال، پر، مرغ، کبوتر و...) در این دست از سروده‌های او بسامد چشمگیری دارد. شاعر برای گزینش این واژه چند انگیزه دارد: نشان دادن اینکه مرگ، رهایی از قفس دنیا و آغاز آزادی روح است. شهیدان به دلخواه خود جان می‌سپارند. پس شهادت، جان باختن و از دست دادن جان نیست؛ کوشش برای پریدن است. با کاربرد واژه پرواز، نه تنها خودخواسته بودن و برگزیدن راه شهادت بلکه تلاش و کوشش برای رسیدن به جایگاه بلند شهید هم آشکار می‌شود. همچنین پیوند یافتن با آسمان (که نماد عالم غیب است) در پرواز، والایی و بلندی جایگاه شهیدان را می‌رساند.

اما از آنجا که این پرواز، پروازی معنوی است و نیازی به بال و پر مادی ندارد، شاعر، راهیان میدان رزم و شهادت را «مرغ بی‌پر» (همان: ۳۵۲) خوانده است. باری شهادت «بی‌بال پریدن» است؛ و همان‌گونه که قیصر خود در نخستین بخش کتابی به همین نام نوشته است، برخی از پرندگان، بی‌بال می‌پزند (امین پور، ۱۳۷۰: ۵). بر همین بنیاد، شهید در شعر او به استعاره «کبوتر» (همان، ۱۳۸۸: ۳۳۶ و ۴۰۶) خوانده شده است. «فوج پرشکسته» (همان: ۳۱۹) هم ترکیبی است که در آن شهیدان با استعاره کنایی پرنده شمرده شده‌اند و نمونه دیگر: «آن روز/ بگشوده بال و پر/ با سر به سوی وادی خون رفتی» (همان: ۳۶۹). شاعر در نمونه‌ای ویژه دست به ابداع ترکیبی تازه زده و «پرواز

بیکرانه کشتی‌ها» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۱۸) را به کار برده است. در این شعر به تابوت شهیدان که بر شانه‌های مردم به سوی آرامگاه می‌رود، اشاره شده است.

نکته درخور درنگ این است که شاعر شهید را تنها برای رسیدن به جایگاه شهادت می‌ستاید و او را دارای برتری ذاتی نسبت به دیگران نمی‌داند. یعنی هر کسی می‌تواند با گذشتن از خویش، به این جایگاه والا دست یابد. این نکته را از برخی تعبیرهای شعر او می‌توان دریافت. برای نمونه در جایی هم برای خود و مردمان عادی قائل به داشتن بال شده است و هم برای شهیدان؛ و بر آن رفته است که آنچه شهیدان را از مردم جدا می‌کند و در جایگاهی برتر می‌نشانند، پریدن (فضیلت اکتسابی) است، نه بال داشتن (فضل ذاتی). به تعبیر شاعرانه قیصر، ما «بال کال» (شاعر جناس لاحق میان دو واژه را هم در نظر داشته) داریم و آنها «رسیده» اند (رسیدن در شعر قیصر ابهام دارد: ۱- پیوستن کسی به کسی یا دست یافتن به مقصودی ۲- پخته شدن و بلوغ):

«... بال‌های مرتعش ما را / دنبال بال خویش کشاندند / اما / با حسرت

رسیدن / در بال‌های کال / ما را به سوگ خویش نشانند» (همان: ۳۳۴).

پس آنگاه که امین پور می‌گوید: «راز هر چه پرواز است، آستین برافشاندن» (همان: ۴۰۵)، سخن او را چنین گزارش می‌توان کرد: راز رسیدن به جایگاه والای شهیدان و شهادت، گذشتن از دنیا و آستین افشاندن بر آن است^(۱۵). همچنین اگر آستین برافشاندن را به معنی رقص و سماع بگیریم، با «سماع سرخ» که در همین غزل برای شهادت به کار رفته سازگار خواهد بود.

ج) رمزگشایی تصویرهای دیگر

با دسته‌بندی و بررسی تشبیه‌ها، استعاره‌ها، نمادها و رمزهای شعر قیصر امین پور درباره مرگ و دو مفهوم شهید و شهادت و شناخت اندیشه او از راه بررسی سروده‌هایش در این باره، اینک راه شناخت شعر او آسان‌تر شده است و می‌توان به سراغ سروده‌هایی دیگر از او رفت که هماهنگ با سنجه‌ها و پسندهای ادبیات امروز، «ابهام»^(۱۶) بیشتری

دارند و پیش از شناخت دقیق شعر قیصر، دریافتن خواست دقیق او در آنها چندان آسان نیست:

در بیت زیر اگر «غنچه» و «جوانه» معنای راستین داشته باشند، شعر برجستگی‌ای ندارد:

معنی شکوفایی‌ست، ترجمان والایی‌ست مثل غنچه خندیدن، چون جوانه روییدن
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۰۵)

می‌توان بر پایه استعاره غنچه که برای شهیدان جوان به کار رفته (ر.ک: همین جستار، بخش مفاهیم در پیوند با گل)، در اینجا هم «غنچه» و «جوانه» را اشاره به آنان دانست.

روشن است که در بیت زیر «گیاه هرزه» و «لاله» و «خار» در معنی راستین به کار نرفته‌اند، اما یافتن مصداق آنها هم پیش از شناخت اندیشه قیصر آسان نمی‌نماید:

هان ای گیاه هرزه که با لاله همدمی رو خار باش خار، به از هرزه بودن است
(همان: ۳۹۵)

اگر «لاله» را استعاره از شهید بدانیم، همدم بودن با شهیدان کار گزارش را دشوار می‌سازد و چاره‌ای جز این نیست که یا لاله را داغ‌داران شهیدان بشماریم یا همدم بودن با شهیدان را زیستن در سرزمین شهیدان و هم‌جواری ظاهری با آنان معنی کنیم. آنگاه می‌توان گفت کسانی که در سرزمین شهیدان می‌زیند، بر خاک آنان گام می‌نهند و هیچ نشانی از آنان ندارند اما از قبل آنان به نوایی می‌رسند (به نقش گیاه هرزه در باغ توجه شود)، به گیاهی هرزه می‌مانند و شاعر آنها را به خار بودن فرامی‌خواند تا این پیام را برساند که اگر کسی نمی‌تواند به جایگاه شهیدان برسد دست کم باید پاسدار ارزش‌های آنان باشد.

بیت زیر با در نظر داشتن نکته‌هایی که در بخش مفاهیم در پیوند با پرواز آمد، فراخوانی به شهادت هم می‌تواند باشد:

تمام حجم قفس را شناختیم، بس است بیا به تجربه در آسمان پری بزیم
(همان: ۴۰۶)

در شعر زیر که روی سخن آن با شهید است:
«پیشانی تو شاهد این راز است/ بر روی آن خطوط موازی/ زخم تو
نکته‌ای است که باید خواند/ در امتداد پرواز/ زخم تو مثل نقطه آغاز است»
(امین پور، ۱۳۸۸: ۳۲۰).

می‌توان به این گزارش رسید: تقدیر هر کس بر پیشانی او نوشته شده است. از
خط‌های پیشانی شهید نیز که نقطه سرخی از برخورد گلوله بر آن نشسته، سرنوشت او
را می‌توان خواند. این نقطه روی خطوط موازی، نشانه آغاز پروازی در امتداد یک افق
متعالی است. نقطه‌ای سرخ نهاده شده تا خطی سرخ در دنباله آن پدید آید: شهادت آغاز
راهی (قس: زادنی سبز) است دراز.

با دریافت اینکه قیصر سبز را درباره شهیدان به کار می‌گیرد، در بررسی شعر
«قطعنامه جنگل» هم می‌توان گزارشی دقیق‌تر به دست داد: «جنگل» استعاره از میهن
است و در این بخش از شعر: «جنگل بلند و سبز/ به پا خاست» (همان: ۳۲۵-۳۲۶)
خواست شاعر را می‌توان بخشی از جنگل، یعنی درختان بلندبالای سبز که در
تصویرهای شعر قیصر برابرند با شهیدان گزارش کرد.

از زرد به سرخ رفتن در رباعی زیر با تکیه بر داده‌های پیشین، جدایی از خمودگی،
پژمردگی و افسردگی و رسیدن به شکوفایی، بلوغ، روشنی و بلندی آفتاب (نماد
شهیدان) گزارش می‌شود:

من هم‌سفر شراب از زرد به سرخ من هم‌ره اضطراب از زرد به سرخ
یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ
(همان: ۴۲۹)

در نگاه نخست، خواست شاعر از ترکیب «کوچه آفتاب» در رباعی زیر چندان روشن
نیست:

در خواب شبی شهاب پیدا کردم در رقص سراب، آب پیدا کردم
این دفتر پرتراشه را هم روزی در کوچه آفتاب پیدا کردم
(امین پور، ۱۳۸۸: ۴۴)

اما بر پایه تصویر پرتکرار آفتاب/ خورشید برای شهیدان، شاید بتوان گفت قیصر شعر و ترانه خود را وام‌دار روشنگری شهیدان می‌داند و می‌گوید: از رهگذر پرداختن به سرگذشت و آرمان شهیدان یا آموختن از روش ایشان است که دفتری پر ترانه یافته‌ام. اگر از دید آماری هم به شعرهای دوره نخست شاعری قیصر بنگریم، بیشینه آنها را در یادکرد شهیدان می‌یابیم. پس آنچه انگیزه سرودن او شده و در پی آن رونقی به کارش بخشیده، پرداختن به همین مفاهیم بوده است (پس شگفت نیست که بگوید دفتر شعرم را از رهگذر شهیدان به دست آورده‌ام). در جای دیگر می‌گوید:

ای آتش آفتابی فصل طلوع آبی به ترانه‌های ما بخشیدی
(همان: ۴۴)

در دو بیت زیر «اشاعه خورشید» و «ملاقات آفتاب» را به ترتیب «گسترش فرهنگ از خودگذشتگی و شهادت» و «رسیدن به جایگاه والای شهید» («سایه دار» این معنی را نیرو می‌بخشد) می‌توان دانست:

خوشا اشاعه خورشید در بسیط زمین صدور نور به هر جا که آسمان تار است
مرا زمان ملاقات آفتاب رسید مکان وعده ما زیر سایه دار است
(همان: ۳۴۲)

در دو دوبیتی زیر هم آرزوی گسترش فرهنگ شهادت و از خودگذشتگی با زبانی هنری بازتاب یافته است:

خوشا هر باغ را بارانی از سبز خوشا هر دشت را دامانی از سبز
برای هر دریچه سهمی از نور لب هر پنجره گلدانی از سبز
(همان: ۳۶۰)

مبادا آسمان بی‌بال و بی‌پر مبادا بر زمین دیوار بی‌در
مبادا هیچ سقفی بی‌پرستو مبادا هیچ بامی بی‌کبوتر
(همان: ۳۶۱)

«کبوتر» و «پرستو» در دوبیتی دیگری هم در کنار هم آمده‌اند (استعاره «گل» برای «شهید» هم در شعر آمده):

ببین از چشمه می‌جوشد ترانه ز گل‌ها می‌کشد آتش زبانه
کبوتر می‌وزد بر روی هر بام پرستو می‌چکد از سقف خانه
(امین پور، ۱۳۸۸: ۳۶۲)

اگر در بیت زیر «گل» را استعاره از شهید بدانیم (ر.ک: همین جستار، بخش مفاهیم در پیوند با گل)، به این نتیجه می‌رسیم که غزل «فصل تقسیم» همانند غزل «خلاصه خوبی‌ها» (همان: ۴۰۷) برای امام سروده شده:

وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها
(همان: ۳۵۵)

«شکفتن» همان «شهادت» است که در پی «جهاد» به دست می‌آید و امام است که «حکم جهاد» (=حکم شکفتن) می‌دهد. در رباعی «اجازه» هم به همین معنی اشاره شده است:

تنها به اشاره تو سبز است بهار باغیم و اجازه شکفتن با تو
(همان: ۳۵۸)

نتیجه‌گیری

در دوره نخست شاعری قیصر امین پور (شعرهای دو دفتر تنفس صبح و آینه‌های ناگهان ۱) که همزمان با سال‌های جنگ است، مرگ و نمودهای گوناگون آن از برجسته‌ترین مفاهیم شعر او به شمار می‌رود. او در این دوره از مرگ طبیعی سخن نگفته و از دو دیدگاه به مرگ‌هایی که پی‌آمد جنگ هستند نگرسته است:

۱- از دید مردم: در این برداشت مرگ برای کودکان و زنان بی‌گناه رویدادی تلخ شمرده می‌شود و چهره‌ای زشت دارد که نشان‌دهنده ددمنشی دشمن و ناپسندی جنگ است. نکته مهم این است که امین پور در همین دسته از سروده‌ها که به مرگ از دید

مردم نگریسته، هم نشان‌هایی از نگاه دوم (مرگ از دید رزمندگان: شهادت) را نیز گنجانده است.

۲- از دید رزمندگان: از این دید، مرگ همان شهادت است و بر پایه باورهای دینی ارجحی بسیار دارد. امین‌پور بیشتر از این دید به مرگ نگریسته است و همواره به شیوه‌های گوناگون کوشیده تا چهره‌ای زیبا از آن به دست دهد. کار اصلی ما در این جستار بررسی این مفهوم در شعر قیصر بوده است که آن را در دو بخش شهید و شهادت به انجام رسانده‌ایم:

الف- شهادت: امین‌پور مرگ در میدان نبرد را «تصمیم بهتر»، «عروج» و «مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است» می‌خواند. تعبیرها و تصویرهایی که او درباره شهادت به دست می‌دهد، بر آسانی و دلپذیری این‌گونه از مرگ تکیه دارد. حتی گاهی که تعبیر دارای خشونت است، شاعر با همراه کردن مفهومی دلپذیر از بار منفی آن تعبیر می‌کاهد. برای نمونه «در خون تپیدن» را با «پرواز»، «قربان» شدن را با «عید» و «تن بی‌سر» را با «رقص»، که مفاهیمی دلخواه و دارای بار مثبت هستند، همراه ساخته است.

ب- شهید: امین‌پور شهید را «عاشق» و حتی «عشق» (مفهومی عقلی) می‌نامد. اما در بیشینه نمونه‌ها برای ملموس‌تر شدن تشبیه‌ها و استعاره‌ها، از مفاهیم حسی بهره می‌برد که از آن میان، چهار دسته ذیل کاربرد بیشتری در شعر او دارند: مفاهیم ۱- در پیوند با «گل» ۲- مفاهیم در پیوند با «رنگ» ۳- مفاهیم در پیوند با «نور» ۴- مفاهیم در پیوند با «پرواز».

جز آنچه درباره مفهوم شهید و شهادت گفته شد، رمزگشایی از تصویرها و تعبیرهای دیگر شعر قیصر (که دارای ابهام بیشتری هستند) بر پایه نتایج بخش الف و ب، از نتیجه‌های دیگر این جستار به شمار می‌رود.

پی نوشت

- ۱- به زبان قرآنی: «کلُّ نفسٍ ذائِقَةُ الموتِ» (آل عمران، ۱۸۵) و به زبان فردوسی: «ز مادر همه مرگ را زاده ایم» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱۸).
- ۲- برگرفته از: «موتوا قبل أن تموتوا» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۱۶).
- ۳- یادآور این بیت است که در آن از «طوفان» و «تبر» سخن رفته و به جای «جنگل»، در آن از «باغ» یاد شده است:
هرگز نمی تواند این باغ را بسوزد طوفان آتش افروز با یاری تبرها
(حسینی، ۱۳۸۷: ۲۶)
- ۴- نقش «بنفشه» در شعر قیصر یادآور بیت زیر از ابتهاج است؛ به ویژه اینکه قیصر در مطلع غزل از «آلاله» و «داغ» هم سخن گفته است:
نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
(سایه، ۱۳۷۱: ۱۵۷)
- ۵- «بر بامی از بلند شهادت...» (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۷۷).
- ۶- در عید قربان آدمیان را سرنمی‌برند اما قیصر پیشینه داستان و دستور قربانی کردن اسماعیل را فراموش نمی‌کند و آنگاه که به یاد آدمیانی که سر می‌بازند (شهیدان) می‌افتد، چنان که دیدیم از «عید قربان» یاد می‌کند و حتی در جای دیگر برای سرزنش آنان که از شهادت می‌گریزند، نام اسماعیل را می‌برد:
حتی خیال نای اسماعیل خود را همسایه با تصویری از خنجر نکردیم
(امین پور، ۱۳۸۸: ۳۹۲)
- ۷- مصرع چنین است: «گذشتن ز سر، سرگذشتی ست خونین» و ساختن جناسی نغز میان دو سر و گذشت را نیز باید به انگیزه یاد شده برای کاربرد «گذشتن ز سر» افزود.
- ۸- پس حتی آنگاه که تصویری نه‌چندان دلخواه چون «غروب» را برای شهادت به کار می‌برد، به وجود جنبه‌های مثبت در آن (خورشید/آفتاب دانستن شهید) تکیه دارد.
- ۹- «دسته» در شنیدار تنها یک مصوت کوتاه افزون بر «دست» دارد. از این رو جناس میان «دسته» و «دست» را نه مذیل که ناقص دانستیم.
- ۱۰- یادآور این جمله حلاج است: «رکعتان فی العشق، لایصح وضوءهما الا بالدم» (عطار، ۱۹۰۷:

۱۱- در این مصرع تناسب میان «خضر» که نام او نشان سبزی دارد و گروهی هم او را سبزپوش دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۸۱ و ۲۸۲) و «سرخ» درخور یادآوری است. برای دانستن پیوند سبز و سرخ در شعر قیصر بنگرید به همین جستار، بخش مفاهیم در پیوند با رنگ- آمیزه سرخ و سبز.

۱۲- با این بیت سنجیدنی است:
در افق‌های شهادت به خدا پیوستی راز جاوید شدن، معنی بودن این است
(مردانی، ۱۳۶۰: ۵۵)

۱۳- سلمان هراتی هم در شعری که درباره شهیدان سروده شده، ترکیب سبز سرخ را به کار برده است:

هنوز عکس تو در دست‌های دیوار است هنوز کوچه از آن سبز سرخ سرشار است
(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۱۸)

۱۴- نورانی بودن پیشانی، نشانه‌ای است از معنویت و پاکی. در شعرهای عاشقانه هم آنگاه که معشوق در هاله‌ای از تقدس و معنویت وصف می‌شود، از فروغ پیشانی او سخن می‌رود:
«برق سپیده دیدم در مشرق جبینت» (منزوی، ۱۳۸۸: ۷۷).

۱۵- این گزارش با در نظر گرفتن ایجاز و حذف عبارت اصلی «آستین برافشاندن بر دنیا» پدید آمده است. کاربرد این معنای آستین برافشاندن را در شعرهای دیگر قیصر هم می‌بینیم:

دل آستین افشانند بر وهم دو عالم تا آستان بارگاهت را ببوسد
(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۱۹۵)

۱۶- در این باره ر.ک: امین‌پور، ۱۳۸۳: ۳۸۵-۳۸۶ و شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۵۰.

منابع

- قرآن کریم.
- امین پور، قیصر (۱۳۸۸) مجموعه کامل اشعار، تهران، مروارید.
- (۱۳۸۳) سنت و نوآوری در شعر معاصر، تهران، علمی و فرهنگی.
- (۱۳۷۰) بی‌بال پریدن، تهران، افق.
- حسینی، سید حسن (۱۳۸۷) هم‌صدا با حلق اسماعیل، تهران، سوره مهر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۳۸) دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار.
- سایه (۱۳۷۱) سیاه‌مشق ۴، تهران، زنده‌رود.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۸۵) غزل‌های سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، سخن.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن‌آدم (۱۳۶۴) دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سنایی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) فرهنگ تلمیحات، تهران، میترا.
- (۱۳۸۴) کلیات سبک‌شناسی، تهران، میترا.
- (۱۳۸۲) سبک‌شناسی شعر، تهران، فردوس.
- عطارد نیشابوری، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۸۷) الهی‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران، سخن.
- (۱۹۰۷م) تذکره‌الاولیا، ج ۲، به سعی و اهتمام رنولد الن نیکلسون، لندن، بریل.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۷) «سه صدا، سه رنگ، سه سبک»، ادب‌پژوهی، تابستان و پاییز، شماره ۵.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، دفتر یکم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱) احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر.
- قیصری رومی، محمد داوود (۱۳۷۵) شرح فصوص‌الحکم، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مردانی، نصرالله (۱۳۶۰) قیام نور، تهران، حوزه اندیشه و هنر اسلامی.
- منزوی، حسین (۱۳۸۸) مجموعه اشعار، به کوشش محمد فتحی، تهران، آفرینش و نگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، ج ۲، به تصحیح رنولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۶) محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲) ترانه‌های خیام، تهران، امیرکبیر.
- هراتی، سلمان (۱۳۸۰) مجموعه کامل شعرها، تهران، دفتر شعر جوان.